



نقدی بر کتاب نظریه حکومت قانون در ایران

تاریخ دریافت: 90/7/11 تاریخ تأیید: 90/8/17

سید محمد مهدی میر جلیلی *

مقدمه

نوشته حاضر، نقدی مختصر بر کتاب نظریه حکومت قانون در ایران تألیف دکتر سید جواد طباطبائی است، بی تردید وی از معدود محققان و پژوهشگران ایرانی توانا در حوزه تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است. دستاوردهای علمی و تحقیقاتی ایشان در این حوزه را نمی توان اغماض کرد. اما کتاب نظریه حکومت قانون در ایران علاوه بر نکات مثبت فراوانی که در بردارد، تأملات جدی را از حیث شکل و محتوا طلب می کند. از این رو صفحات پیش رو عمدتاً بخشی از محتوای کتاب را به نقد گذاشته و بررسی می نماید. هرچند تفصیل نقدهای شکلی و محتوایی کتاب را به مجال دیگری موکول می کنیم. کتاب «نظریه حکومت قانون در ایران» دومین بخش جلد دوم «تأملی درباره ایران» است که بخش نخست آن پیشتر با عنوان فرعی «مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی»



منتشر شده بود. دکتر سید جواد طباطبائی در بخش «درآمدی از کتاب» می‌گوید: «در این بخش نیز توجه ویژه‌ای به آشکار شدن نشانه‌های بحران در نظام خودکامه، تکوین نطفه آگاهی ملی و تاریخ پدیدار شدن مفاهیم نوآیین و تحول آن‌ها داشته و کوشیده‌ام این وجه مهم از تاریخ معاصر ایران را که با اصلاحات عباس میرزا در دارالسلطنه تبریز آغاز شده بود، دنبال کنم...». در این بخش، توجه ویژه‌ای به تدوین نظریه حکومت قانون و تبدیل حقوق شرع به نظام حقوقی جدید داشته‌ام و بحث درباره یک کلمه میرزا یوسف مستشار الدوله تبریزی را در کانون این بحث قرار داده‌ام که به نظر من مفسران به جایگاه آن رساله در قانون‌خواهی ایرانیان التفاتی نکرده‌اند».

این کتاب علاوه بر درآمد نویسنده درباره «ضعف در تاریخ‌نویسی ایران» در قالب هشت فصل و یک خاتمه تدوین و عرضه شده است. «بحران خودکامگی و بسط آگاهی نوآیین»؛ «بحران آگاهی و پدیدار شدن مفاهیم نوآیین»؛ «نظریه اصلاح دینی»؛ «نخستین رساله در اصلاح نظام حقوقی»؛ «دیدگاه‌های نو در اندیشه سیاسی»؛ «دیدگاه‌های نو در اندیشه اقتصادی»؛ «نظریه مشروعه‌خواهی اهل دیانت»؛ «نظریه مشروطه خواهی اهل دیانت»؛ «میرزای نائینی و نظریه مشروطیت» و خاتمه «تجدید مطلعی در مفهوم سنت» بخش‌های نه‌گانه این کتاب را در بر گرفته است.

بدون تردید دکتر سید جواد طباطبائی یکی از معدود نویسندگان و پژوهشگران کوشا و توانا در حوزه تاریخ تحولات اندیشه سیاسی در ایران است؛ همچنین وجود پاره‌ای از دستاوردهای علمی و تحقیقاتی سودمند در این کتاب را هم نمی‌توان نادیده گرفت، اما به نظر می‌رسد در توانایی و کارآیی کتاب «نظریه حکومت قانون در ایران» و ادعای طباطبائی در سرآغاز این کتاب مبنی بر عرضه تحقیق جدی و جدید، تردیدهای اساسی وجود دارد. بی‌هیچ اغماض باید گفت: کتاب «نظریه حکومت در ایران» در جایگاه بخش دوم تأملی درباره ایران باید و می‌توانست انعکاس تکامل دیدگاه‌های تکامل‌یافته طباطبائی در آثار پیشین در این حوزه باشد، ولی بیشتر، تکرار آرای پیشین به اضافه برخی مباحث کم‌اهمیت است که سرمایه علمی چندان درخشانی را عرضه نمی‌کند؛ بلکه فقط در پی درازگویی‌ها و رونویسی‌های غیر ضروری است که نمی‌تواند مطلب تازه‌ای علاوه بر کتاب «مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی» عرضه کند. نویسنده کتاب نیز «درآمدی بر کتاب» به این مطلب اقرار کرده است: «تردید نیست که اشتباه‌های بسیاری در این مجموعه راه یافته و البته اشکالات در مطالب آن اندک نیست». در اینجا در پی گفته‌های خود نویسنده

مطالبی ایراد می‌شود.

طباطبائی از جمله اندیشمندانی است که بیشتر از ارائه پاسخ در طرح پرسش موفق عمل می‌کند؛ بر همین اساس با اندکی تأمل در می‌یابیم که جلد دوم «تأملی درباره ایران» مملو از مطالب ملال‌آور و تکراری است که صفحات زیادی از نظریه حکومت قانون در ایران را تشکیل می‌دهد؛ در حالی که با حذف مطالب تکراری، این کتاب به شکل مقاله می‌توانست ارائه شود.

محتویات کتاب متناقض است که در موقعیت مناسب به آن خواهیم پرداخت. افزون بر آن اساساً طباطبائی از جمله متفکران و روشنفکران است که گویا به جای بحث آزاد علاقه دارد تا در یک موقعیت برتر و سوژه استعلائی هگلی و کانتی و با عقلانیت سلطه، طرف-های مقابل گفت‌وگوی خود را مجاب کند. او خود را روشنفکر و مجتهدی می‌داند که مانند روح در تاریخ اندیشه غرب و ایران پرواز کرده است و بر همه زوایای پنهان تاریخ اندیشه سیطره دارد، اما نویسنده کتاب قانون با شمشیر عقلانیت سلطه سعی می‌کند تا دیدگاه‌های خود را هژمونیک کند.

طباطبائی با ادبیات خشن و گاه توهین‌آمیز از کنار فعالیت‌های علمی غریبان در حوزه اندیشه سیاسی اسلامی ایرانی با غفلت عبور می‌کند. برای نمونه به کتاب‌های مستقلى می‌توان اشاره کرد که انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم درباره اندیشه سیاسی شیخ طوسی، اخوان الصفا، محقق کرکی، شیخ مفید، محقق اردبیلی، فیض کاشانی، محقق سبزواری، محقق حلی، سید جعفر کشفی و ملاصدرا چاپ کرده است. طباطبائی علی‌رغم اهتمام به سیر اندیشه سیاسی در ایران هرگز به مباحث این متفکران توجه نکرده است. او حتی در بعضی آثارش به حکمت متعالی ملاصدرا می‌تازد، اما در هیچ موردی به منابع اصلی نویسنده، ارجاع نمی‌دهد و از دور اظهار نظر و داوری می‌کند. گویا او از عقلانیت تفاهمی و ارتباطی میان متفکران و اندیشوران غرب عقب افتاده است و هنوز در فضای ذهنی کانت و هگل به سر می‌برد؛ افزون بر این موارد، درازگوئی و پریشان‌نویسی نیز در سراسر کتاب نظریه حکومت قانون وجود دارد که قبلاً نیز به آن اشاره کرده بودیم. برای نمونه، او پدیدار شدن حوزه عمومی و تمایز آن با دولت را یکی از اساسی‌ترین نشانه‌های دوران جدید می‌داند و توضیح نظری آن را از ویژگی‌های اندیشه تجدد می‌داند و ادعا می‌کند: «چنین بحث‌هایی از امکانات نظری روشنفکری دوره قاجار فراتر می‌رفت و جای شگفتی نیست که در رساله‌های سیاسی عصر ناصری و مظفری اشاره‌ای به این مباحث



نیامده است؛ حتی در نوشته‌های روشنفکرانی مانند آخوند زاده، میرزا آقاخان کرمانی و ملکم خان که دهه‌هایی را در بیرون ایران زندگی کرده و اندک آشنایی با زبان‌های اروپایی به هم رسانده بودند. اشاره‌ای به مفاهیم اندیشه سیاسی جدید به چشم نمی‌خورد.^۱ او در جای دیگر می‌نویسد: «روشنفکرانی که توجهی به مانع معرفتی تجددخواهی پیدا کردند، از عدد انگشتان یک دست بیشتر نبود که شاید میرزا فتحعلی آخوندزاده را بتوان در صدر سیاهه آنان قرار داد. آخوندزاده به گونه‌ای که از نوشته‌های پراکنده او بر می‌آید و تلقی درستی از اهمیت مبنای نظام سنت فرمائی به عنوان مانع معرفتی اندیشه تجدد پیدا کرده بود».^۲ نتیجه و نشانه فقدان انسجام فکری و تناقض‌گویی‌ها از آنجا ناشی می‌شود که طباطبائی از یک سو نوشته است: «که مستشار الدوله با بهره گرفتن از مأموریت پاریس و فرصت دیدارهایی که از لندن دست داد و مقدمات کار را فراهم آورد و با اقتباس موادّ اعلامیه حقوق بشر که در مقدمه قانون اساسی فرانسه آمده بود، آن اصول را با مبنای حقوق اسلام تطبیق داد و به صورت مدون عرضه کرد».^۳ از سوی دیگر نوشته است: «تردید نیست که مستشار الدوله آشنایی چندانی با مقدمات و مبادی اعلامیه حقوق بشر و تحولی در فلسفه سیاسی و حقوق که شالوده آن را تشکیل می‌داد، نداشت»؛^۴ همچنین دیگر می‌نویسد: «مستشارالدوله راه را برای تدوین نظام حقوقی با رعایت روح قانون شرع باز کرده بود»^۵ یا در جایی دیگر می‌گوید: «تدوین یک کلمه، مبنایی نظری برای تدوین حقوقی فراهم آورد».^۶ در حالی که در بخش دیگری از کتاب نوشته است که مستشار الدوله «به تمایزهای مبنایی اساسی که در میان دو نظام حقوقی وجود داشت، توجهی نشان نداد».^۷ او حتی در جایی می‌نویسد: «اهمیت رساله یک کلمه بیشتر از آنکه سیاسی باشد، حقوقی است... و با استقرار مشروطیت، به ویژه زمانی که نخستین نظام حقوقی جدید ایران تدوین می‌شد، همین رساله مبنای نظری تبدیل شرع به نظام حقوق عرف قرار گرفت».^۸ همچنین در جای دیگر نوشته است: «رساله (مستشار الدوله) به رغم اهمیت که در تاریخ قانون‌خواهی ایرانیان دارد، نمی‌توانست گام اساسی در تاریخ حقوق در ایران باشد».^۹ زیرا او «به تمایزهای مبنایی اساسی که میان دو نظام حقوقی (قدیم و جدید) وجود داشت، توجهی نشان نداد».^{۱۰} پس عدم شکل‌گیری نتایج مطلوب نشانه‌ای از فقدان انسجام فکری و تناقض‌گویی‌هاست. طباطبائی در تأکید خود بر نقش علمای دینی مشروطه‌طلب، از یک سو این چنین می‌نویسد: «مقاله سؤال و جواب نوشته سید نصرالله تقوی در فواید مجلس ملی به رغم حجم کم آن، نوشته‌ای پر اهمیت در دفاع از نهادهای

نوبنیاد نظام مشروطه در ایران است».^{۱۱} و از سویی دیگر، این مطلب، توجه ما را جلب می‌کند: «این اشتباه میان دو نظام حقوقی و ابهام در سرشت مفاهیم آزادی‌خواهی موجب شد که حتی مشروطه‌خواهانی مانند سید نصرالله تقوی معنای مشروطه‌خواهی و غایت مجلس قانون‌گذاری را به درستی در نیابند».^{۱۲} باز در ادامه همین پریشان‌نویسی‌های طباطبائی با این‌گونه مطالب مواجه می‌شویم: «دفاع میرزائی نائینی و علمای دینی مشروطه‌طلب چون آخوند خراسانی و محلاتی در دفاع خود از "مشروعیت نظام مشروطه" و التفات به انسجام نظام مفاهیم، در نهایت استواری قرار داشت».^{۱۳} «اما این نکته را نباید نادیده گرفت که دفاع هواداران مشروطه از حکومت قانون و آزادی از محدوده ظاهر مباحث فراتر نمی‌رفت و نتوانست به تدوین نظریه‌ای منسجم منجر شود».^{۱۴}

این گونه درهم ریختگی و تناقض‌گویی‌های طباطبائی به وفور در کتاب نظریه حکومت قانون در ایران به چشم می‌خورد؛ افزون بر آن در به‌کارگیری مفاهیم کژتاب در نوشته‌های خود از جمله کتاب مذکور، گوی سبقت را ربوده است. در این رابطه می‌توان به مفهوم سنت و الزام‌های آن اشاره کرد که از مهم‌ترین مفاهیمی است که همه مباحث طباطبائی ذیل آن تعریف و بر اساس آن درک می‌شود، اما هنوز به درستی این مفهوم توضیح داده نشده است. طباطبائی سعی کرده است علاوه بر توضیحات موجود در این کتاب در گفت-وگو مفهوم سنت را روشن کند؛ ولی همچنان این مفهوم در ابهام به سر می‌برد. به‌طور قطع، سنت واژه‌ای مشترک لفظی است و معانی متعددی دارد؛ ولی طباطبائی مراد خود از سنت را کاملاً مشخص نمی‌کند که آیا مراد از سنت همان است که در کنار کتاب به کار می‌رود و به فعل و قول و تقریر معصوم گفته می‌شود یا مراد از سنت واژه‌ای است که در مقابل مدرن در اندیشه سیاسی به کار می‌رود؛ آیا مراد از سنت، جامعه سنتی است یا سنت را به معنای فلسفی آن به کار برده است؟ در نهایت، ایشان در تمام کتاب‌هایش از جمله این کتاب از تصلب و عدم سیالیت سنت بحث می‌کند و حتی سنت را مانند نفس می‌داند که از تنهایی افسرده است؛ ولی کاملاً هویدا است که طباطبائی در این زمینه نیز گزافه‌گویی می‌کند؛ چون اولاً؛ کارهای گسترده او حتی در این کتاب درباره سیر آگاهی و تحول آگاهی ایرانیان اولین دلیل بر وجود آگاهی در رگ‌های سنت است؛ همچنین طباطبائی از این مسئله مهم غفلت می‌کند که در این کتاب دست‌کم از 30 الی 40 کتاب با نویسنده آن نام برده و در بعضی مواقع نیز نکات مثبت و منفی آن‌ها را گوشزد کرده است؛ پس به همین دلیل باید بپذیریم که سنت پویا در مسیر آگاهی قرار دارد. دقیقاً دیالکتیک مورد نظر



در این سنت در جریان است و او عملاً این را در کتاب خود نشان می‌دهد. این بزرگ‌ترین دلیل بر پویایی سنت است؛ افزون بر آن در عرصه عمل، ما شاهد وجود دو انقلاب بزرگ در دوران معاصر بوده‌ایم که بر شانه‌های این سنت سوار شده است و همچنان پویا به پیش می‌رود. این سنت علی‌رغم آنچه طباطبائی اراده می‌کند، متصلب نیست و پویاست. نمونه‌ای از پویایی آن را می‌توان در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام جست که می‌فرماید: «سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد! به سختی مورد آزمایش قرار می‌گیرید و غربال می‌شوید و همانند محتویات دیگ هنگام جوشش، زیر و رو خواهید شد؛ آن‌چنان‌که بالا و پایین و پایین و بالا قرار خواهد گرفت!»^{۱۵} این مدعا مؤید سنت‌شکنی و طرحی نو در انداختن است.

گویا طباطبائی از زاویه یک متفکر غربی به تحول در این آگاهی نگریسته است. داوود فیرحی در این زمینه می‌گوید: «به درستی گفته شد، ضعف عمده تحقیقات شرق‌شناسانه و امثال طباطبائی این است که خودنگری آن‌ها از خود نبوده است و نقد آن، فقط درون نیست؛ بلکه مقوله‌ای برآمده از بینش خودنگر تجدد اروپایی است و بنابراین، مفهومی است که از بیرون به این فکر و سنت تحمیل شده است و چه بسا سنت بر ساخته این روش نیز سنتی مصنوع، مبدل و غیر اصیل باشد».^{۱۶} طباطبائی در سوربن رساله دکتری خود را درباره هگل در ادبیات یونانی به پایان رسانده است و از قول ویل دورانت درباره هگل می‌گوید: «مطالعات هگل در ادبیات یونانی موجب شده سخت شیفته تمدن یونانی گردد». این رویکرد طباطبایی بی‌معنا نیست.

شرق‌شناسی یک شیوه برای پژوهش و کسب معرفت است که هر کس می‌تواند از آن استفاده کند؛ یعنی حتی نویسنده‌ای شرقی با این شیوه و نگرش می‌تواند مستشرق قلمداد شود. او خود در میان شرق و دلش جای دیگر است؛ به همین علت پژوهش‌های خود را بر مبانی معرفتی و فلسفی غرب بنا نهاده است و با التزام به لوازم و تبعاتش، الگوی استشرق را با نگاه متجدد و اروپائی به ویژگی‌های تاریخ، فرهنگ، اندیشه و تمدن شرقی می‌پردازد، با چنین نگرشی، بایکوت و تصلب سنت‌ها و اعتقاد به واپس‌گرایی در تاریخ اندیشه، حرکت قهقرایی در شرق اسلامی و اعلام نظریه انحطاط و زوال، غریب و بعید نمی‌نماید. علی‌رغم ادعای طباطبائی باید بر آستانه و درون این سنت قدمایی ایستاد و به جهان مدرن نگاه کرد؛ از این رو شاید بتوان طباطبائی را روشنفکری چند قدم به عقب تلقی کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. سید جواد طباطبائی، نظریه حکومت قانون در ایران، ص 461.
2. همان، ص 600.
3. همان، ص 198.
4. همان، ص 198.
5. همان، ص 546.
6. همان، ص 247.
7. همان، ص 230.
8. همان، ص 14.
9. همان، ص 230.
10. همان، ص 230.
11. همان، ص 248.
12. همان، ص 447.
13. همان، ص 501.
14. همان، ص 432.
15. نهج البلاغه، خطبه 16، ص 59.
16. ر. ک: داوود فیرجی، قدرت و دانش و مشروعیت در اسلام، ص 35.